سخن اهل دل؛ نگاهی به مفهوم «اهل دل» در دیوان حافظ

فهرست عناوین فريامنش مسعود

در مقالۀ حاضر،[1] نگارنده می‏کوشد تا معنا و مفهوم «اهل دل» را با استفاده از روشی تحلیلی - تفسیری و با رجوع مستقیم به دیوان حافظ[2] مورد بررسی قرار دهد و با احصاء ابیاتی که در آنها از «اهل دل» سخن به میان آمده است، به فهم مراد حافظ تقرّب جوید.

1) «اهل دل» یکی از مفاهیم مورد ستایش حافظ است و خواجه در یکی از ابیات دیوان، که مطلع غزلی هم هست، سخن این طایفه را «حق» دانسته است:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

 سخن‌شناس نئی جان من خطا این‌جاست

در این‌جا، برای فهم مراد حافظ به طرح دو سؤال می‏پردازیم: 1) سخن اهل دل چیست که خواجه عدم پذیرش آن را نشانی از سخن‌ناشناسی به‌شمار می‏آورد؛ 2) منظور از «حقانیت سخن اهل دل» چیست؟ یعنی چرا نباید سخن اهل دل را خطا بپنداریم؟

به نظر می‏رسد که پاسخ این دو پرسش را می‏توان در بیت زیر یافت:

دوستان وقت گل آن به‌که به عشرت کوشیم

 سخن اهل دل است این و به جان بنیوشیم

در این بیت ملاحظه می‏کنیم که سخن اهل دل توصیه به عشرت است، به‌ویژه در فصل بهار.

همچنین ابیاتی در دیوان خواجه هست که این ویژگی قابل تأمل در میان اهل دل را به‌روشنی بیان می‏کند؛ می‏خوارگی و معشوقه‌بازی:

می‏خوارگی اهل دل

ساقیا سایۀ ابر است و بهار و لب جوی

در این خمار کسم جرعه‌ای نمی‏بخشد

به راه میکده حافظ خوش از جهان رفتی

بی چراغ جام در خلوت نمی‏یارم نشست

 من نگویم چه کن ار اهل دلی خود تو بگوی

ببین که اهل دلی در جهان نمی‏بینم

دعای اهل دلت باد مونس دل پاک

زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود

معشوقه‌بازی اهل دل

به نیم بوسه دعایی بخر ز اهل دلی

گره ز ابروی مشکین نمی‏گشاید یار

نام من رفتست روزی بر لب جانان به سهو

 که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز

نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین

اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز

پس با توجه به آنچه تاکنون آوردیم، می‏توانیم گفت که سخن اهل دل توصیه به عیش و عشرت است و مشتمل بر دو ویژگی می‏خوارگی و معشوقه‌بازی. کسی که به چیزی از این دست توصیه می‏کند سخنش حق است. پس پاسخ پرسش نخست، یعنی چیستی سخن اهل دل، روشن شد. اما پاسخ پرسش دوم چیست؟ یعنی مراد از حقانیت سخن اهل دل چیست؟ پاسخ این پرسش نیز با توجه به زبدة سخن اهل دل، یعنی توصیه به عیش و عشرت روشن می‏شود. لازم به ذکر است که حقانیت در مقوله اخباریات و انشائیات دو معنای متفاوت دارد. در مقولۀ اخباریات منظور از حق، صدق [معرفت‌شناختی] است؛ یعنی مطابقت با واقع. از این‌رو، در مقولۀ اخباریات وقتی گفته می‏شود سخن X حق است، مراد این است که سخن x صادق است و مطابق با واقع؛ اما در مقولۀ انشائیات موضوع حقانیت حکایتی دیگر دارد. در این مقوله، منظور از حق نه صدق [معرفت‌شناختی] بلکه مصلحت است؛ یعنی مطابقت با هدف. از این‌رو، در مقولۀ انشائیات وقتی گفته می‏شود که سخن x حق است، مراد این است که سخنش به مصلحت و مطابق با هدف است. در نتیجه، اگر بخواهیم سخن اهل دل را - که توصیه و از مقوله انشائیات است - بر این مبنا تحلیل مفهومی کنیم، می‏توانیم گفت که پرداختن به عیش و عشرت از نظر حافظ به مصلحت آدمی است. کوتاه سخن آن‌که، سخن اهل دل توصیه به عیش و عشرت است و پرداختن به این امر در زندگی به مصلحت آدمی است. به بیان سلبی می‏توان گفت که نزد خواجه رندان، کسی که به عیش و عشرت در زندگی نمی‏پردازد کاری خلاف مصلحت خود می‏کند. پس عجبی نیست که خواجه بسراید:

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار

 بگذارند و پی طرة یاری گیرند[3]

2) اهل دل با وجود این‌که اهل عیش و عشرت و می‏خوارگی و کام بردن از صحبت و ملازمت معشوق‌اند، راهبر به‌سوی حضرت دوست/ خداوند نیز هستند:

کجاست اهل دلی تا کند دلالت خیر

 که ما به دوست نبردیم ره به‌هیچ طریق

برای دفع دخل مقدّر، طرح این پرسش لازم می‏شود که چگونه ممکن است کسی که می‏خواره و معشوقه‌باز است، راهبر به‌سوی حضرت دوست/ خداوند نیز باشد؟

در پاسخ می‏توان از خود ابیات دیوان حافظ مدد جست. یکی از ابیات حافظ پاسخی سلبی فرا روی ما می‏نهد:

آلودگی خرقه خرابی جهان است

 کو راهروی، اهل دلی، پاک سرشتی

اگر به عین تأمل در بیت فوق در نگریم، در می‏یابیم که اهل دل با آن‌که به اصطلاح، خرقه‌ تردامن و سجاده شراب آلوده‌اند، باری در آلودگی خرقه، که مراد از آن همان «ریاکاری خرقه‌پوشان و مدعیان زهد و پرهیز است»[4] گرفتار نیامده‌اند و از بند و قید ریا و زرق و نفاق و سالوس رسته‌اند. همین پاک سرشتی اهل دل - در عین تردامنی - و بر کنار بودن ایشان از ریا و سالوس مؤید راهبریشان به‌سوی حضرت دوست/ خداوند است.

در این‌جا، برای ایضاح بیشتر مدعا ناگزیریم که به یکی از ارکان مهم سلوک دینی/ اخلاقی حافظ اشاره کنیم. با نگاهی به دیوان حافظ در می‏یابیم که خواجه در سلوک دینی/ اخلاقی خود میان گناهان دینی/ فقهی (یعنی گناهانی که در ارتباط با خدا مجال بروز و ظهور می‏یابند، مانند: می‏خوارگی، معشوقه بازی و...) و گناهان دینی/ اخلاقی (یعنی گناهانی که در ارتباط انسان با انسان‌های دیگر مجال بروز و ظهور می‏یابند، مانند: ریا، غیبت، مال وقف خوردن و...) یا آنچه در لسان دین حق‌الله و حق‌الناس خوانده می‏شود، تمایز می‌گذارده و در عین این‌که توصیه می‏کرد که «مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش»[5] در یک داوری نسبت‌سنجانه، ارتکاب گناه فقهی را بر گناه اخلاقی ترجیح می‏داده است و آفات دومی را از اولی بیشتر می‏دانسته است:[6]

باده نوشی که درو روی و ریایی نبود

می‏خور که صد گناه ز اغیار در حجاب

حافظا می‏خور و رندی کن و خوش باش ولی

ولی

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

بیا که خرقه من گرچه رهن میکده‌هاست

این تقوی‌ام تمام که با شاهدان شهر

 بهتر از زهد فروشی که درو روی و ریاست

بهتر زطاعتی که به روی و ریا کنند

دام تزویر مکن چون دگران قران را

که می‏حرام ولی به ز مال اوقاف است

زما مال وقف نبینی به نام من درمی

ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‏کنم

اما دلایل این رجحان چیست؟ چرا خواجه باده‌نوشی بی‌روی و ریا را به زهدفروشی با روی و ریا ترجیح می‏دهد؟ به نظر نگارنده، می‏توان دلایل زیر را برای این ترجیح و طرز تلقی و سلوک بر شمرد:

الف) به‌ظاهر، مهم‌ترین دلیل حافظ برای این ترجیح این است که گناه فقهی متضمن درد و رنج دیگر آدمیان نیست؛ یعنی با ارتکاب آنها ضرر و زیانی به خلق جهان نمی‏رسد؛ حتی می‏توان گفت که به نزدیک خواجه، تنها گناه [نابخشودنی]، گناه رنجه‌کردن آدمیان و آزار به غیر است:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن

به یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست

برو معالجت خود کن ‌ای نصیحت‌گو

چه شود گر من و تو یک دو قدح باده خوریم

خوریم

من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس

 که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

زحمتی می‏کشم از مردم نادان که مپرس

شراب و شاهد شیرین که را زیانی داد؟

باده از خون رزان است نه از خون شماست

حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

باری می‏توان گفت که همین ترک جفا و آزار «بالاترین اصل در اخلاق رندی»[7] است و این تا بدان جایگاه است که حتی خواجه یکی از راه‌های نیل به نجات و رستگاری را در کم‌آزاری/ بی‌آزاری می‏یابد:

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ

 که رستگاری جاوید در کم‌آزاری است[8]

اما دربارة گناهان دینی/ اخلاقی وضع به‌گونه‌ای دیگر است و این امر، در باب آنها صادق نیست، چرا که گناهان دینی/ اخلاقی موجب ضرر و زیان و آزار خلق جهان می‏شوند و به تعبیر حافظ، آتش به خرمن دین می‏زنند و با ارتکاب این گناهان حیات دینی/ اخلاقی مردمان آلوده و مکدر می‏شود:[9]

آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت

اگر به بادة مشکین دلم کشد شاید

حافظ این خرقه بیانداز مگر جان ببری

صراحی می‏کشم پنهان و مردم دفتر انگارند

مرغ زیرک به درِ خانقه اکنون نپرد

 حافظ این خرقه پشمینه بیانداز و برو

که بوی خیر ز زهد ریا نمی‏آید

کآتش از خرمن سالوس کرامت برخاست

عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‏گیرد

که نهادست به هر مجلس وعظی دامی

همچنین، ارتکاب گناهان دینی/ اخلاقی (ریا و سالوس و نفاق...) حتی به دین‌گریزی[10] راه می‏برد و آبروی شریعت را می‏برد:

کردار اهل صومعه‌ام کرد می‏پرست

ما را به رندی افسانه کردند

 این دود بین که نامه من شد سیاه ازو

پیران جاهل، شیخان گمراه

و این در حالی است که نزد حافظ گناه دینی/ فقهی (باده خواری، معشوقه بازی و...) آن‌قدر سترگی و صعوبت ندارد که با ارتکاب آن آبروی شریعت برود و خللی در کار و بار دینداری رخ دهد:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش

 که آبروی شریعت بدین قدر نرود

که ساز شرع از این افسانه بی‌قانون نخواهد شد

ب) حافظ براساس یک دیدگاه و باور خداشناختی، ارتکاب گناه دینی/ فقهی را - نسبت به گناه دینی/ اخلاقی - توجیه می‏کند. به رأی وی، بارزترین صفات خداوند، صفات رحمانیت، کرم و غفران اوست و گناهان آدمی، دست آخر، مشمول لطف شامل و فیض رحمت عام او قرار می‏گیرند:

می‏خور به بانگ چنگ ومخور غصه ‌ورکسی‌کسی

زآنجا که لطف شامل و خلق کریم توست

شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید

هاتفی از گوشة میخانه دوش

لطف خدا بیشتر از جرم ماست

از نامه سیاه نترسم که روز حشر

رندی حافظ نه گناهی است صعب

گر می‏فروش حاجت رندان روا کند

هست امیدم که علی‌رغم عدو روز جزا

کام از جهان بران که ببخشد خدا گناه

 گوید تو را که باده مخور گو هو الغفور

جرم نکرده عفو کن و ماجرا مپرس

ما را به عفو و لطف خداوندگار بخش

گفت ببخشند گنه می‏بنوش

نکته سربسته چه دانی خموش

با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم

با کَرَم پادشه عیب‌پوش

ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

فیض عفوش ننهد بار گنه بر دوشم

روزی که رخت جان به جهان دگر کشیم

با توجه به ابیات فوق، که تعدادشان البته بسی بیشتر از اینهاست، در می‏یابیم که نزد حافظ کامرانی در دنیا مانع تعلق رحمت خداوند به آدمی نمی‏شود و حتی آنچه بنا به ادعا، عرفان حافظش می‏خوانند، در تعارض با شاد خواری و تنعم از حیات نمی‏افتد. از این‌رو، حافظ در باب گناهان دینی/ فقهی یا حق الله همواره چشم امید به کَرَم و غفران حضرت حق دارد. زیاده بر این، وی بر این باور است که گناهکاران بیشتر از پارسایان مستحق لطف و کرامت الاهی هستند[11] و اگر گناه و گناه‌کاری نباشد، صفت رحمت و بخشایش خداوند بدون متعلق می‏ماند:

نصیب ماست بهشت‌ ای خداشناس برو

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست

 که مستحق کرامت گناه‌کارانند[12]

معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟[13]

خلاصه آن‌که «دلیل و مرجع خطای بنده صفت رحمت خداوند است، و مقتضی صفات رحمت و عفو و کرم خداوندگار سهو و خطا و گناه بندگان است».[14]

تا این‌جا سعی نگارنده بر این بود که نشان دهد که چگونه اهل دل، با وجود می‏خوارگی و معشوقه‌بازی‌شان، می‏توانند راهبر به‌سوی حضرت دوست/ خداوند باشند. دیدیم که آنها با پاک سرشتی و برکنار بودن از ریا و سالوس و نفاق(آلودگی خرقه)، یا به‌تعبیر دیگر، با برکنار بودن و در امان بودن از ارتکاب گناهان دینی/ اخلاقی راهبر به‌سوی خداونداند؛ هرچند که خرقۀ تردامن و سجادۀ شراب‌آلوده‌اند. پس، آنچه گفته آمد به جنبة سلبی راهبری ایشان، یعنی ترک ریا و سالوس مربوط بود. اما از جنبة ایجابی چه پاسخی برای راهبری اهل دل به‌سوی خداوند می‏توان یافت؟ در پاسخ می‏توان گفت که اگر بپذیریم که ویژگی اهل دل یا سخن ایشان، «توصیه» به عیش و عشرت است و این امور، مانع از وصال انسان با خداوند نیست، آن‌گاه می‏توان این‌گونه پنداشت که گویی نزد خواجه رسیدن به خدا و وصل او چیزی جز تحصیل همین مطلوب‌های روان‌شناختی (عیش و عشرت و شادکامی) و اخلاقی (ترک ریاکاری و سالوس‌ورزی) نیست؛ یعنی، کسی که به خدا می‏رسد، اولاً اهل عیش و عشرت است و ثانیاً، اهل ریا و نفاق نیست:

حافظ به حق قرآن کز شید و زرق بازا

 باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

3) با توجه به مطالب پیش‌گفته و ویژگی‌های مذکور برای اهل دل، چندان شگفت نیست که خواجه «کلید گنج سعادت» را «قبول اهل دل» در شمار آورد:

کلید گنج سعادت، قبول اهل دل است

 مباد کسی که در این نکته شک و ریب کند

در این‌جا، قبول اهل دل را می‏توان به دو معنا فهم کرد: الف) هر کسی که مورد قبول اهل دل واقع شود، از نعمت سعادت بهره‌مند می‏شود؛ سعادت در این معنا، تحصیل رضا و خشنودی اهل دل است و نفس این قبول، به نزول برکت سعادت بر انسان می‏انجامد؛ ب) می‏توان این‌گونه پنداشت که قبول اهل دل بدین معنا است که راه و روش منطبق با مشی و سلوک اهل دل به سعادت انسان راه می‏برد. از آن‌جا که سخن اهل دل یا، به‌عبارت دیگر، راه و روش آنها سپری کردن زندگی با عیش و عشرت (می‏خوارگی و معشوقه‌بازی) از یک‌سو، و بری‌بودن از ریا و نفاق از سوی دیگر است، می‏توان گفت که از نظر حافظ، کسی که در زندگی و حیات خویش، به مانند اهل دل، با عیش و عشرت و ترک ریاکاری (بهره‌مندی از مطلوب‌های روان‌شناختی و اخلاقی) می‏زید، به سعادت رسیده است.

4) چهارمین و آخرین نکته‌ای که در باب مفهوم اهل دل در دیوان حافظ می‏توانیم گفت، این است که همین دو ویژگی بارز در میان اهل دل، یعنی، پرداختن به عیش و عشرت و بری بودن از ریا و سالوس، حلقۀ ارتباط این مفهوم با مفهوم بنیادی رندی است. به دیگر سخن، مفهوم اهل دل در همین دو ویژگی با مفهوم رندی مشترک است؛ رند آن‌جا که زندگی را با عیش و عشرت و ترک ریاکاری سپری می‏کند، صاحب ویژگی مفهوم اهل دل می‏شود.

شاهد برای می‏پرستی رند:

گر به کاشانه رندان قدمی خواهی زد

ما را به منع عقل مترسان و می ‏بیار

من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه

 نقل شعر شکرین و می ‌بی‌غش دارم

کان شحنه در ولایت ما هیچ‌کاره نیست

هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند

شاهد برای معشوقه‌بازی رند:

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغرکنم

کنم

ترکان پارسی‌گو بخشندگان عمرند

حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع توست

 زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

ساقی بده بشارت رندان پارسا را

فی الجمله می‏کنی و فرو می‏گذارمت

شاهد برای برکنار بودن رندان از ریا و هرچه رنگ و بوی ریا دارد:

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

در خرقه چو آتش زدی ‌ای عارف سالک

 ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

جهدی کن و سرحلقۀ رندان جهان باش

پی‌نوشت‌ها

--------------------------------------------------------------------------------

[1]. سپاس فراوان دارم از استاد مصطفی ملکیان، که بی راهبری و راهنمایی‌های مشفقانة ایشان این مختصر صورت مکتوب نمی‏یافت.

[2]. مرجع نگارنده در ذکر اشعار حافظ در بیشتر موارد این منبع بوده است: دیوان غزل‌های حافظ، تدوین دکتر سلیم نیساری، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، 1371.

[3]. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که نزد حافظ، یکی از مصادیق «معنای زندگی» عبارت از سپری‌کردن زندگی با عیش و عشرت، یا به‌تعبیر دیگر، کسب لذت و خوشدلی است. چندان که این امر هم از زمرة اهداف «خودبنیاد زندگی» خواجه است:

چو امکان خلود ‌ای دل در این فیروزه ایوان نیست

 مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی؛

هم از زمرة مصادیق «ارزش زندگی»:

دمی با غم به‌سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد

 به می‌ بفروش دلق ما کزین خوشتر نمی ارزد

در این‌باره نک: مقالۀ نگارنده با نام «نقش مقصود» (معنای زندگی در شعر و اندیشۀ حافظ)، نقد و نظر، 1385، ش43 ـ 44.

[4]. استعلامی، محمد، درس حافظ، تهران، انتشارات زوار، 1383، ج2، ص1110.

[5].

 دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات

 مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش

[6]. این بدین معنا نیست که حافظ به انجام گناه توصیه می‌کند، بلکه، بدین معنا است، که از نظر وی گناهان دینی/ فقهی، مانند می‌خوارگی و معشوقه بازی اولاً، گناه به‌شمار نمی‌آیند:

چه ملامت بود آن را که چنین باده خورد

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

 این چه عیب است بدین بی‌خردی وین چه خطاست

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

و ثانیاً، اگر از زمرة گناهان هم باشند، نسبت به گناهان دینی/ اخلاقی آفات کمتری در پی دارند. در ادامة مقاله به توضیح این مطلب خواهیم پرداخت.

[7]. آشوری، داریوش، عرفان و رندی در شعر حافظ، تهران، نشر مرکز، 1379، ص346.

[8]. البته، از جنبة ایجابی می‌توان گفت که نیکی کردن به آدمیان نیز از مؤلفه‌های بنیادی سلوک اخلاقی/ انسانی حافظ است:

گفتم هوای میکده غم می‌برد زدل

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون

مرا به کشتی باده در افکن ‌ای ساقی

دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند

ای نور چشم من سخنی هست گوش

کن

بیا تا حال یک‌دیگر بدانیم

 گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند

نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز

انداز

دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن

کن

مراد هم بجوئیم ار توانیم

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که این اصرار و تأکید حافظ بر نفع رساندن به غیر تا بدان‌جاست که در بیتی تصریح می‌کند که اگر نفع رساندن به غیر از رهگذر ارتکاب گناه (فقهی) صورت پذیرد، خالی از اشکال است و این امر، حافظ را به موضعی نزدیک می‌کند، که امروزه در فلسفۀ اخلاق، به آن «پیامدگروی» می‌گویند که براساس آن، درست و نادرست بودن افعال برحسب ارزش پیامد‌های آنها تعیین می‌شود:

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک

 «از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک»

دربارة «پیامد‌گروی» در فلسفة اخلاق، نک: مکناوتون، دیوید، «پیامدگرایی»، ترجمة سعید عدالت‌نژاد، ارغنون، ش16، تابستان 1379، نیز نک:

Slote, Michael, “Consequentialism”, in Encyclopedia Of Ethics (ed.) Lawrence. C. Becker, and charlotte B. Becker, New York, 2001, vol. I, pp. 304-307.

[9]. البته، ترجیح گناه دینی‌/ فقهی بر گناه دینی / اخلاقی - بدان سبب که گناه دینی/ اخلاقی موجب آزار خلق می‌شود - خاص حافظ نیست و پیش از او، برخی نویسندگان صوفی، از جمله هجویری، با بیانی دیگر به آن توجه و اشاره کرده‌اند. هجویری در کشف‌المحجوب می‌گوید: هواها جمله بر دو قسم است: یکی هوای لذت و شهوت و دیگری هوای جاه و ریاست. آن‌که متابع هوای لذتی باشد، اندر خرابات بود، و خلق از فتنة او ایمن بوند. اما آن‌که متابع هوای جاه و ریاست بود اندر صوامع و دوایر بود و فتنة خلق باشد، که خود از راه افتاده باشد و خلق را نیز به ضلالت برد...» نک: هجویری غزنوی، علی بن عثمان، کشف المحجوب، به کوشش محمود عابدی، انتشارات سروش، تهران، 1383، ص312.

[10]. ابیاتی از این دست بیان‌گر یکی از موارد بروز شک در اعتقادات دینی است؛ یعنی شک در اعتقادات دینی به علت رفتار ناپسند مدعیان دینداری، در این‌باره و نیز دربارة علل دیگر بروز این امر در ساحت دین و حیات دینی، نک: ملکیان، مصطفی، «دویدن در پی آواز حقیقت»، مشتاقی و مهجوری، تهران، مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر، 1385، ص 157 ـ 158، همچنین برای بحثی از همین‌دست، نک: همو، «طبقه‌بندی شبهات دینی»، دین‌پژوهی در جهان معاصر، قم، 28 ـ 40.

[11]. «نه هر که مجتهدتر ایمن‌تر، که هر که عنایت بدو بیشتر به حق نزدیک‌تر، یکی اندر صومعه مقرون طاعت، از حق دور، یکی اندر خرابات موصول معصیت، به رحمت حق نزدیک. »(هجویری، همان، ص305)

[12]. قریب به همین مضمون:

بهشت اگر چه نه جای گناهکاران است

قدم دریغ مدار از جنازة حافظ

 بیار باده که مستظهرم به همت او

که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت

[13]. «ابراهیم ادهم گفت: شبی در طواف خالی بماندم و باران آمد. و گفتم: بارخدایا! مرا از گناه نگاه دار تا هیچ تقصیر نکنم. آوازی شنودم از جانب کعبه که گفت: تو عصمت می‌خواهی و همه بندگان همین می‌خواهند. اگر همه از گناه نگاه دارم، پس فضل و رحمت خویش بر که آشکار کنم»؛ «موسی گفت: الاهی، معصیت بندگان به ارادت توست آنگه آن را دشمن می‌داری، و بنده را به معصیت دشمن می‌گیری؟! حق، جلّ جلاله، فرمود: ¼ خزینه رحمت ما پر است. اگر عاصیان نباشند ضایع ماند». برای دو قول مذکور، به ترتیب، نک: غزالی، محمد، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1361، ج2، ص397؛ میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج8، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1331، ص440.

[14]. مجتبایی، فتح الله، شرح شکن زلف، تهران، انتشارات سخن، 1385، ص152